

عشق، تجربه‌ی هماهنگی با حقیقتی ست و رای نفس

بنابراین،
هر گامی،
تو را برای برداشتن گام‌های بعدی،
توانا می‌سازد.
عشق، نردبان است؛
از یک فرد شروع می‌شود
و همه‌چیز و همه‌کس را در بر می‌گیرد.
عشق، آغاز است و خدا پایان آن.
ترسیدن از دشواری‌های راه عشق،
باقی ماندن در لاک تنگ و تاریک خویشتن است.
با روی گردانی از عشق،
می‌توانی از دشواری‌های عشق نیز اجتناب
کنی،
اما، با این کار،
از بلوغ و بیداری خویش نیز اجتناب کرده‌ای.
باید با دشواری‌های راه عشق مواجه
شوی.
باید در کوره‌ی گرم عشق پخته شوی.
باید بسوزی تا همچون زر ناب از خود
بیرون بیایی.

اگر بتوانی عشق را در یک شخص؛ در یک
دوست، در مادر، در فرزند تجربه کنی، مطمئن
باش که می‌توانی آن را در همه‌چیز و همه‌کس
نیز تجربه کنی.
اگر تجربه‌ی عشق در یک فرد تا این اندازه،
شادمانی و سرور ایجاد می‌کند، نتیجه‌ی تجربه‌ی
عشق در همه‌چیز و همه‌کس چه خواهد بود؟

فهم عاشقانه‌ی زندگی

عشق ورزیدن، تنها کارِ معنادارِ زندگی است.
 همه‌ی کارهای دیگر، رهی به جایی نمی‌برند.
 همه‌ی کارها وسیله‌اند، مرداب‌اند،
 اما عشق هدف است، نیلوفر است.
 بنابراین،
 بی‌واهمه از تمامی مخاطراتِ راهِ عشق،
 قدم در راه بگذار.
 اگر عاشق نشوی،
 رود نخواهی شد
 و هوای دریا را نخواهی کرد.
 اگر عاشق نشوی،
 مُرداب می‌شوی.
 اگر می‌خواهی همیشه تازه باشی،
 همیشه عاشق باش.
 رود تازه می‌ماند، زیرا همیشه جاری است.
 جاری بودن، روندِ همیشه تازه بودن است.
 مرداب می‌گندد و می‌پوسد،
 زیرا راکد است.
 همه‌ی عاشقانِ جهان، تازه‌اند.
 آدم‌هایی که عاشق نیستند، بوی کهنگی
 می‌دهند.
 آن‌ها، دیر یا زود، می‌پوسند.
 زیرا آن‌ها جایی برای رفتن ندارند.
 زندگی آنان از حرکت افتاده است.
 به دلیل فقدانِ عشق است که دنیای ما به
 تیمارستانی بزرگ از بیمارانِ یأس و اضطراب
 و پوچی تبدیل شده است.
 بشریت از عصبیتی ریشه‌دار رنج می‌برد؛
 عصبیتِ ناشی از بی‌ریشگی در عشق.
 کسی که آدم‌ها را جزیره‌های دورافتاده از هم
 می‌بیند،
 دچار انزوا، عصبیت و خودکشیِ روح می‌شود.
 عصبیت، لازمه‌ی چنین نگاهی است.

ما زبانِ عشق را از یاد برده‌ایم.
 ما شجاعتِ تن سپردن به ماجرای پُر هیجانِ عشق
 را از دست داده‌ایم.
 عشق هرگز موقتی نیست.
 اگر عشق ریشه بدواند،
 برای همیشه ریشه دوانده است.
 بنابراین، از دشواری‌های عشق اجتناب نکن؛
 شجاعانه به دلِ آن‌ها برو و عبور کن.
 شور و هیجانِ ماجرای عشق،
 معلولِ گذر از رنج‌های عشق است.
 در همین رنج‌هاست که نفسِ تو محو می‌شود
 و خدا در تو پدیدار می‌شود.
 عشق، به تو می‌آموزد که زندگی عبث نیست.
 کسانی که زندگی را عبث می‌بینند،
 عشق را تجربه نکرده‌اند.
 بیم موج را به دل راه نده
 و از شبِ تاریکِ دشواری‌های عشق عبور کن؛
 سپیده‌ای زیبا انتظارت را می‌کشد.
 تنها در دلِ شب‌های تیره است که سپیده
 می‌دمد.
 تنها از دلِ شب‌های تیره است که صبح بیرون
 می‌آید.
 تو می‌توانی همه‌چیز را فراموش کنی،
 اما هرگز نمی‌توانی حضورِ فراگیرِ عشق را انکار
 کنی.



مسیحا برزگر